

# معرفت و بصیرت سیاسی اسمائی

سیاست متعالیه

- سال پنجم
- شماره هفدهم
- تابستان ۹۶

معرفت و بصیرت  
سیاسی اسمائی  
(۷ تا ۲۲)

## بهرام دلیر\*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۹/۱۵

تاریخ تأیید: ۱۳۹۶/۶/۲۳

### چکیده

اگرچه بیش‌ترین تلاش‌های اندیشمندان و محققان بزرگ سیاسی، مصروف تعریف و تبیین اصطلاحات و مفاهیم بشری بوده است؛ با این وجود، اسمای حسناى الهی - به‌عنوان مفاهیم بلند عرشی و الهی - در ادبیات سیاسی چندان مورد توجه نبوده‌اند. نویسنده بر این باور است که با استفاده از رویکرد اسمایی می‌توان ادبیات جدیدی را در علم سیاست تولید کرد و رویکردهای منفی و سلبی نسبت به قدرت را تغییر داد. با معرفت و بصیرت سیاسی اسمایی، چالش‌های اخلاقی و معنوی در عرصه‌ی سیاسی کم شده و آسیب‌های این عرصه کاهش خواهند یافت؛ زیرا اگر صاحبان قدرت به معانی أسماء‌الله - که همان اخلاق‌الله است - آراسته گردند، از آسیب‌های شایع در حوزه‌ی سیاست کاسته خواهد شد. آراستگی صاحبان قدرت سیاسی به اسمای حسناى الهی را با سه مفهوم: تعلق، تحقق و تخلق می‌توان پی‌گرفت. اگر صاحب قدرت سیاسی ذیل هر اسمی خود را متعلق، متحقق و متخلق به اسم الهی باور کند، آن‌وقت از استبدادها، ظلم‌ها، مفاسد سیاسی، اقتصادی و ... به‌دور خواهد شد و عنایات خدای سبحان به دولت و ملت باریدن خواهد گرفت. چراکه اگر قابلیت وقتی فراهم شود، نزول رحمت از ناحیه‌ی فاعلیت حق حتمی خواهد بود.

### واژه‌های کلیدی:

معرفت، بصیرت، اسمای حسنا، تعلق، تحقق، تخلق.

\* استادیار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی (br.dalir@gmail.com).

## مقدمه

شاید با اندکی تسامح بتوان ادعا کرد که معرفت‌افزایی سیاسی یا بصیرت سیاسی عنوانی است که بیش‌ترین کارگاه‌های آموزشی را در زمانه‌ی ما - در ایران - به‌خود اختصاص داده است. برای سامان‌بخشی به این فعالیت‌ها، باید ابتدا مشخص کرد که اساساً معرفت و بصیرت از اصطلاحات کدام یک از دانش‌های رایج است؟ آیا در تبیین معانی معرفت و بصیرت، از دانش مربوطه‌ی خود مدد گرفته می‌شود؟ پرسش‌های دیگری نیز در این راستا می‌توان مطرح کرد که پرداختن به هر یک از آن‌ها مجال مفصل‌تری را می‌طلبد. در این نوشتار، جهت آشنایی با دانش‌واژه‌ی "بصیرت"، ابتدا آن را در لغت، و سپس در اصطلاح بررسی خواهیم کرد.

### معنای لغوی "بصیرت"

"بصیرت" در لغت به‌معنای عقیده‌ی قلبی، شناخت، یقین، زیرکی و عبرت آمده است. دهخدا بصیر را به بینا و نایبنا معنا کرده و آن را از لغات اضداد دانسته است. وی بصیرت را به بینایی و دانایی و زیرکی و هوشیاری گرفته و مراد از بینایی، بینایی دل است. هم‌چنین به‌معنای دید، دیدار، بینش، آگاهی چشم خرد؛ چشم عقل، چشم دل، دیده‌ی دل و ... ارباب بصیرت، اهل حل‌و‌عقد و تدبیراند؛ روشن‌بینان هستند. اهل بصیرت و آن‌که از جمال عقل محجوران خود به‌نزدیک اهل بصیرت معذور باشد. بی‌بصیرت به‌معنای بی‌تدبیر و بی‌عقل است (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۴: ۴۸۵۴-۴۸۵۳). معناهایی که در کتاب‌های لغت آمده، چندان از دغدغه‌های این مقاله به‌شمار نمی‌آیند؛ چراکه ما در این مجال بیش‌تر به‌دنبال معنای اصطلاحی بصیرت هستیم، ولی با این‌وجود، معنای لغوی آن در تقابل معنای اصطلاحی نیست؛ بلکه بعضی از معناها را آن در راستای معنای اصطلاحی نیز می‌باشند. مثل دیده‌ی دل و یا بینایی و یقین و یا چشم خرد و چشم عقل و ... از معنای لغوی آن به این اندک بسنده کرده و به‌معنای اصطلاحی بصیرت می‌پردازیم.

### معنای اصطلاحی "بصیرت"

معنای اصطلاحی بصیرت را باید به دانشی که از آن بحث می‌کند، ارجاع داد. در این‌جا ما این واژه را به دانش "عرفان عملی" ارجاع داده و در دیسیپلین این دانش با اصطلاح "بصیرت" آشنا می‌شویم. از منازل‌السائرین - که یکی از منزل‌های آن بصیرت است - بحث را دنبال می‌کنیم:

باب البصیرة: قال الله تعالى: قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَ

مَنْ أَتَّبَعَنِي (یوسف: ۱۰۸).

[معناها] البصیره ما یخلصک عن الحیره. در انیس العارفین - که تحریر منازل السائرین است - بصیرت را نور حق دانسته که به باور وی هر کسی که مشمول نور حق شود، خطا نمی کند در عیان، و محتاج نمی شود به دلیل و برهان بلکه حق را در حالی که ظاهر و مکشوف است می بیند و باطل را نفی می کند در حالی که مضمحل و دور کرده شده است. پس خلاص می شود از حیرت و راه نمی دهد از برای شبهه ای. اهل بصیرت نه حیرت زده اند و نه جامعه را متحیر می کنند؛ اینان حیرت زده هستند تا حیرت زده.

## الدرجة الاولى

بصیرت همانند سایر منازل عرفان عملی دارای درجاتی است که در متن منازل چنین آمده است:

«و هی علی ثلاث درجات: الدرجة الاولى؛ أن تعلم أن الخبر القائم بتمهید الشریعة یصدر عن عین لا تخاف عواقبها؛ فتری من حقّه أن تلذّه یقیناً، و تغضب له غیره» (طارمی، ۱۳۷: ۳۳۸).

اهل بصیرت به دنبال شریعت شناسی اند؛ گامی فراتر از شریعت بر نمی دارند؛ صفی الدین صاحب انیس العارفین، خبر قائم به تمهید شریعت را خبری دانسته که به آن، رسول خدا (ص) خبر داده باشد. مطلق خبر او را ممهد از برای دین قویم و شریعت حقّه؛ در نتیجه سزاوار آدمی است که متحقق نماید، به نور بصیرت خود، آنچه "صادر می شود از عین" یعنی از ذات محقّه صادق، که حقیقت محمدیه (ص) خبر نمی دهد، مگر از عیان؛ و تکلم نمی کند، مگر به چیزی که مطابق نفس الامر است؛ پس عاقبت پیروی کردن از پیامبر خدا مساوی با خیر، سلامت، نجات و سعادت؛ پس آن ذات محموده و مأمونه است (همان: ۳۳۹).

عاقبت پیروی از رسول خدا (ص) چه در عرصه فردی و چه در عرصه اجتماعی، هیچ گونه ترسی را به همراه ندارد بلکه تمام ترسها در ترک پیروی کردن است. صاحبان قدرت سیاسی، آراسته به شریعت و متشرع گشتن آنان، موجب صیانت آنان از مفاسد سیاسی، اخلاقی و اقتصادی و ... می شود. الگوی سیاسی در سیاست اسمایی، تمام انبیاء و به خصوص پیامبر خاتم (ص) است؛ سپس ائمه و اولیای خدا، و الگو قرار دادن آنها، نشانه رسیدن به سعادت دنیا و آخرت می تواند باشد. به نظر می آید که تمام بن بست های اندیشگی غرب، به خاطر دوری کردن از گزاره های آسمانی و نبوی (ص) است. آدمیان همگی مشغول الذمه تکالیف الهی می باشند و بایسته و شایسته است که همگان از تمام تکالیف الهی برائت حاصل کنیم، و از طرفی شایقانه و عاشقانه تکالیف الهی را مورد استقبال قرار بدهیم و بدانها عمل کنیم. دلدادگی به تکالیف الهی و عمل بدانها عین بصیرت است. دوستیها

و دشمنی‌ها و خشم‌ها و غیرت‌ها باید رنگ الهی داشته و همه به خاطر خدا بوده باشند؛ کما این که معبود و محبوب آدمی در حقیقت خداست و موجب نارضایتی محبوب هرگز نباید شد. اهل بصیرت، شریعت‌دوست و سالک در طریقت و عاشق حقیقت هستند؛ پس کسی که دوست‌دار شریعت است و سالک طریقت و عاشق حقیقت، امور غیرشرعی و غیرحقیقت را نباید برتابند. هر صاحب‌قدرتی که به شارع مقدس ارج بنهد، رفتاری سیاسی غیرشرعی نمی‌کند؛ کما این که مواضع سیاسی خویش را مطابق با موازین شرعی می‌کند و در عرصه‌های سیاسی احیاگر حقیقت خواهد بود. صاحبان قدرت سیاسی در نظام سیاسی اسمایی به دنبال حق و عدالت هستند؛ چراکه محبوب‌شان - که حضرت حق باشد - دوست‌دار حقیقت و عدالت است. اینان به تحقیق دارای غیرت حقیقی هستند؛ چون که هر محبتی غیور است. تمام مطالب یادشده از شاخصه‌های مبتدیان از اهل بصیرت بودند.

## الدرجة الثانية

«أَنْ تَشْهَدَ فِي هِدَايَةِ الْحَقِّ وَ إِضْلَالِهِ إِصَابَةَ الْعَدْلِ، وَ فِي تَلْوِينِ إِقْسَامِهِ رِعَايَةَ

الْبِرِّ، وَ تَعَايُنِ فِي جَنْبِهِ حَبْلِ الْوَصَالِ» (همان: ۳۳۹-۳۴۰).

هر انسانی - به‌ویژه انسان سیاسی - باید به نور بصیرت مشاهده نماید که هدایت و گمراهی، هر دو از ناحیه‌ی حضرت حق تعالی است. گمراه کردن به‌دست خدا عادلانه است؛ هدایت و گمراهی حق بر محور عدالت بنیان یافته است؛ هیچ ظلمی را خداوند بر بندگان روا ندارد؛ خداوند بر اساس لیاقت‌ها هدایت می‌کند؛ اصل شایسته‌سالاری را باید از خداوند آموخت. آدمی باید بدین‌باور دست یابد که توسعه‌ی در رزق کسی و در تنگنا قرار گرفتن کسی توسط باری تعالی، همه بر اساس مصلحت خداوندی است؛ به‌رحال خداوند برای عبد خود نیکی می‌کند؛ خدا نیکی‌کننده است. به «معسر» در تنگی رزق او بر او، چنان که نیکی‌کننده است، به «مؤسر» در توسیع رزق بر او؛ و آن که فقیر است، صلاحیت ندارد از برای او مگر فقر؛ و غنی صلاحیت ندارد از برای او مگر غنا؛ و به تحقیق که می‌داند خدای تعالی چیزی را که او خیر است از برای هر یک از ایشان. پس نیکی و احسان نموده است به ایشان، به آنچه قسمت کرده است از برای ایشان از فقر و غنا. و وارد شده است در خبر از روی حکایت از خدای تعالی آن‌که: «از جمله‌ی عباد من کسی هست که صلاحیت ندارد او را مگر فقر، و اگر غنی گردانم او را، هرآینه فاسد می‌گرداند او را این غنا؛ و از جمله‌ی عباد من کسی هست که صلاحیت ندارد او را مگر غنا، و اگر فقیر گردانم او را، هرآینه فاسد می‌گرداند او را این فقیر شدن» (همان: ۳۴۰-۳۴۱). و «إِنَّ مِنْ عِبَادِي مَنْ لَا يَصْلُحُ إِلَّا الْفَقْرَ، وَ لَوْ أَغْنَيْتَهُ لَأَفْسَدَهُ ذَلِكَ؛ وَ إِنَّ مِنْ عِبَادِي مَنْ لَا يَصْلُحُ إِلَّا الْغِنَى، وَ لَوْ أَفْقَرْتَهُ لَأَفْسَدَهُ ذَلِكَ» (صدوق، ۱۳۸۹: ۴۰۰ و کلینی، ۱۳۶۲: ج ۲: ۳۵۲).

اهل بصیرت، روزی‌اش را از هر راهی طلب نمی‌کند، مگر از مسیر مشروع؛ به‌هیچ‌وجه راه غیر مشروع را بر نمی‌تابد. خدای تعالی به هر کسی که بصیرت داده و به‌نور هدایت خود مطلع گردانیده باشد، او را بر سر قدر و احوال اعیان، قبل از وجود آگاه ساخته است؛ که حال قسمت‌ها در قلت‌اش و کثرت‌اش بعینه مثل حال آنهاست در هدایت و ضلالت. پس عطا نکرده است آنها را خدای تعالی غیر آنچه اقتضا نموده‌اند او را؛ این مقتضای حکمت و عدل اوست (همان).

در سیر سلوک درجه دوم از بصیرت، بایسته و شایسته است که شخص بصیرت‌یافته در تمام امور خود به ریسمان الهی چنگ بزند؛ ریسمان همیشه دو طرفی است: یک طرف‌اش حق و طرف دیگرش عبد است. خداوند سنت‌اش بر آن است که عبد را به‌سوی خود جذب کند؛ فلسفه ارسال رسل و انزال کتب نیز همین است «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا» (آل‌عمران: ۱۰۳). یعنی اعتصام کنید به حبل خدای تعالی جمعاً؛ به طاعت و عمل به قرآن. وصال، قرب است؛ پس کسی را که توفیق دهد او را خدای تعالی از برای طاعت خود، به تحقیق نزدیک گردانیده است او را و معاینه نمی‌تواند کرد این را مگر مکاشفون از اهل بصیرت (طارمی: ۳۴۲).

### الدرجة الثالثة

آخرین درجه از درجات بصیرت، درجه سوم آن است:

«بصيرة تفجر المعرفة، و تثبت الإشارة، و تثبت الفراسة» (همان).

بصیرت معرفت‌زایی می‌کند نه معرفت‌سوزی؛ چه‌بسا در جامعه به اسم بصیرت به صاحبان معرفت تاخت‌وتاز شود، اما به‌یقین بصیرت نخواهد بود. اهل بصیرت در جامعه‌ی انسانی باید معرفت را جاری و ساری کنند، نه به اسم بصیرت سلايق خود را جاری و ساری سازند و یا رقیب سیاسی خود را به هر قیمتی و به هر وسیله‌ای از میان بردارند. اگر چنین شود همه‌چیز خواهد بود، به‌جز بصیرت. اهل بصیرت قلب خود را آماده می‌کند برای قبول معرفت حق به معارف اسمائیه در حضرت واحدیت. صفی‌الدین بر این امر تأکید می‌ورزد که بر بصیر معرفت جاری می‌شود؛ پس روان می‌شود معرفت حقیقت از عین احدیت که او غیب‌الغیوب است. پس جاری می‌شود به‌سوی ارض قلب، چنان‌که روان می‌شود آب در عیون از غیب بطون و جاری می‌شود بر ظاهر ارض به‌هیچ کلفت و صنعت؛ و از این جهت بود که تشبیه کرد او را به آب عیون و ایراد کرد تفجیر را (همان).

بصیرت را به‌همراه معرفت آوردیم که در بصیرت و معرفت سیاسی، باید بین معرفت و دانش فرق نهاد. در معرفت اکتساب نیست، بلکه یک امر شهودی و افاضه‌ای است و برای

کسب معرفت حقیقی راهکار بشری وجود ندارد؛ اما علم چیزی است که به دلیل، تحقیق و کسب حاصل می‌شود. پس معرفت، روح علم و لطیف‌تر از آن است. مباحث بصیرت و معرفت به این اندک قابل تحصیل نخواهد بود؛ تفصیل آن را می‌توان در کتاب‌ها و فرهنگ‌نامه‌های عرفانی پی گرفت. بصیرت سیاسی با تهجد شبانه و تهذیب نفس خبیث ممکن‌الوصول است. راهکار تحصیل آن را باید در گزاره‌های عرفانی جست‌وجو نمود؛ چراکه سیاست منهای معنویت چه‌بسا راهکار که نمی‌دهد هیچ، بلکه از بصیرت عرفانی ابزاری هم استفاده می‌کند؛ در چنین شرایطی جامعه شاهد بحران‌های بی‌شمار اخلاقی خواهد بود. البته نه به این معنا که عرصه‌های دیگر مصون از بحران‌ها خواهد بود، بلکه عرصه‌های اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی نیز خالی از بحران‌های بنیان‌افکن نخواهد بود.

### معرفت سیاسی اسمای حسنی «العلیم»، «البصیر» و «السمیع»

هر رژیم سیاسی از نبود تخصص‌های لازم رنج می‌برد. رژیم سیاسی منهای دانش، امکان توسعه و پیشرفت را نخواهد داشت. استفاده‌ی بهینه‌ی رژیم‌های سیاسی از دانش زمانی میسور خواهد بود که صاحبان قدرت در خدمت دانش‌مندان باشند، نه برعکس؛ به این معنا که باید دانش‌ها قدرت را تولید و هدایت کنند و دانش و دانش‌مندان مخدوم باشند، و قدرت در خدمت دانش و دانش‌مندان قرار بگیرند؛ نه این که قدرت‌ها از دانش و دانش‌مندان به‌شکل ابزاری استفاده کنند و آنان را خادمان خویش بپندارند. دانش تولیدشده توسط صاحبان قدرت، دانش ابزاری خواهد بود که صاحبان قدرت نهایت سوء استفاده را در راستای کسب قدرت و فزونی و حفظ آن خواهند کرد. وقتی دانش، قدرت را تولید کند، در واقع دانش به اهل خود واگذار شده است. در جهان امروز، هژمونی قدرت از آن رژیم‌های سیاسی‌ای است که از دانش بیش‌تری برخوردار باشد. به قول فردوسی: «توانا بود هر که دانا بود». دانایی، توانایی می‌آورد. در رژیم‌های سیاسی معاصر چه‌بسا دولتی باشد که چندان از نیروی نظامی برخوردار نباشد، اما در عرصه‌ی بین‌الملل از جمله بازی‌گران اصلی به‌شمار آید. مثل ژاپن، که برخوردار از دانش فن‌آوری است. به‌مدد دانشی که دارد، در عرصه‌ی صنعت با کشورهای صاحبان صنایع بزرگ رقابت می‌کند. هیچ کشوری بدون دانش، توان استفاده‌ی بهینه از معادن، کشاورزی، صنعت، سرمایه، تکنولوژی، نیروی انسانی و... را نخواهد داشت. در سیاست اسمایی، دانش ارزش خاص خود را دارد؛ چراکه خدای دانا، بنده‌ی دانا را دوست دارد و بنده‌ی نادان، مطلوب خدا نیست. در منابع دینی اهمیت ویژه‌ای به دانایی داده شده است. در عرفانی که از علم عبور کرده و در معرفت استقرار یافته است، آدمی با معرفت به‌دنبال شهود است و نهایت معرفت و شهود را وصول به‌حق می‌داند.

تا این جای سخن به بصیرت - با درجه‌های سه‌گانه‌ای که داشت - کم‌وبیش پرداختیم. دست‌یابی به بصیرت، در درجه‌ی اول، قبل از ملت به صاحبان قدرت ضروری‌تر است؛ به‌خصوص بصیرت در کنار سمیع. هر رژیمی نشنود، فرو می‌پاشد؛ البته چه‌بسا چند صباحی با زور سرنیزه دوام بیاورد، ولیکن این دوام طبیعی نخواهد بود. نیروی نظامی نمی‌تواند مشروعیت سیاسی را برای رژیم رقم بزند و آن را تضمین کند؛ نمونه‌ای از این رژیم‌ها را در بیداری اسلامی شاهد بودیم. سرهنگ قذافی سزای نشنیدن را چشید و دیگر رژیم‌ها را نیز شاهد بودیم که با نشنیدن مجبور به فرار شدند. در ایران نیز همه‌ی ملت دیدند که محمدرضا پهلوی به‌خاطر نشنیدن حرف ملت، مجبور به ترک ایران شد. این یک قاعده است. در ادبیات اخلاقی گفته می‌شود که خداوند به آدمی دو گوش داده و یک زبان؛ یعنی دو بشنو و یکی بگو.

سیاست اسمایی، مظهر اسمای خداوندی است که از جمله‌ی اسمای حضرت حق "سمیع" می‌باشد. در سال ۶۱ هجری رژیم سیاسی وقت - که یزید بود - ندای حیات‌بخش امام حسین (ع) را نشنید؛ در نتیجه دچار انحطاط گشت و ننگین‌ترین عمل را به‌نام خود ثبت نمود. شنیدن از چه کسی؟! این مسأله خیلی مهم است. به‌طور یقین شنیدن از طاغوت سزاوار نیست و عاقبت خوشی هم برای هیچ ملتی که از طاغوت حرف‌شنوی داشتند، در طول تاریخ ثبت نشده است. به‌طور قطع، شنیدن ندای توحید سزاوارترین سخن برای شنیدن است. دعوت‌های قرآنی و دعوت‌هایی که اسوه‌ها بدان می‌خوانند و سخن‌ها و نصایحی که نخبگان و فرهیختگان دارند، همگی سزاوار شنیدن توسط صاحبان قدرت می‌باشند. البته این تعامل دو طرفی است. در سیاست اسمایی، شریعت مخدوم و سیاست خادم آن است. دانایی منهای بصیرت و بصیرت منهای سمیع و هرکدام منهای هم‌دیگر و هر سه منهای سایر اسمایی الهی، از نگاه سیاست اسمایی یک سیاست ناقصی خواهد بود. سیاست اسمایی، سیاست منظومه‌ای است که تمام به‌تمام اسمای حسنا‌ی الهی به‌شرط‌الاجتماع آن منظومه تکمیل می‌شود. از معانی یادشده برای اسم‌هایی مثل: العلیم، البصیر و السمیع بر می‌آید که به‌جاست بدان‌ها ولو به اجمال بپردازیم و تفصیل آن را در کتاب‌هایی که در شرح اسمای حسنا‌ی الهی نگاشته‌شده، دنبال کنیم.

### العلیم، البصیر و السمیع

آشنایی آدمی - به‌ویژه صاحب قدرت سیاسی - با معنا‌های علیم، بصیر و سمیع کمک می‌کند که در مقام تعلق، تحقق و تخلق جایگاه خود را بداند؛ بدین‌خاطر اول علیم را بعد بصیر را و سپس معنای سمیع را دنبال می‌کنیم.

## الف: العلیم

واژه‌ی "علیم" در ساختار صرفی، صفت مشبّه، به معنی "همیشه دانا" است که دانایی آن قطع نمی‌شود. ریشه‌اش از باب علم به معنی دانستن، پی‌بردن و درک کردن می‌آید. واژه‌ی درک بار معنایی بسیاری دارد. همیشه درک مسأله به حل مسأله منتهی می‌شود و از باب نصر و ضرب به معنی علامت گذاشتن و نشانه‌گذاری آمده است. تمام معانی یادشده در آدمی متصور می‌باشند و در دسترس او هستند؛ به این معنا که انسان می‌تواند صاحب دانایی و درک شود.

اما علیم بودن خداوند به معنی دانایی‌ای است که علم او توسط قوای حسی و عقلی قابل درک نیست. او چیزهایی را درک می‌کند که در دسترس مخلوق او نیست و نیز مانعی توان منع از ادراک او را ندارد و مانع از درک او نمی‌شود. او به امور پنهانی و چیزهایی که تنها به دل‌خطور می‌کنند، عالم کامل است. در علم او تغییر، تبدیل و دگرگونی رخ نمی‌دهد و دچار فراموشی نمی‌شود. دانش او انتهای ندارد و عین ذات اوست. دانش او بی‌کرانه است؛ لذا علیم از اسمای ذات به‌شمار می‌رود و در قرآن اغلب همراه با حکیم، سمیع، قدیر، خبیر، واسع و خلاق ذکر شده است.

ابن عربی علم را در سه مرتبه می‌داند و عالم را بر سه قسم تقسیم می‌کند: یکی عالمی که دانش او عین ذات اوست. دیگری، دانشمندی که دارای دانش بخششی است. و آخری، عالمی که علم و دانش او کسبی است. وی سپس به شرح و تفصیل آن‌ها پرداخته است (ابن عربی، بی‌تا، ج ۴: ۲۲۲؛ همو، ۱۳۹۲: ۶۲).

صاحبان قدرت همان‌طور که برای کسب قدرت نهایت تلاش را می‌کنند، باید با توان بیش‌تر به دنبال کسب درک نیز باشند. درک بیش‌تر صاحبان قدرت، نعمتی برای ملت‌ها است؛ چرا که با درک و فهم بیش‌تر است که می‌توان از منافع ملی دفاع کرد. حتی کسب اعتبار بیش‌تر جهانی نیز در گرو درک بیش‌تر صاحبان قدرت است. صاحبان قدرت در ضمن این که خود بایسته و شایسته است به دنبال دانش‌افزایی باشند، از طرفی دیگر بر اینان است که صاحبان دانش را گرامی بدارند. گرامی‌داشت دانش‌مندان در واقع، بندگی حضرت حق است؛ حضرت حق دوست‌دار دانش و دانش‌مند است. پس صاحبان قدرتی که ادعای بندگی حضرت حق را دارند، باید به تبعیت از حضرت حق، دوست‌دار دانش و دانش‌مند باشند.

## ب: البصیر

واژه‌ی "بصیر" نیز همانند علیم از نظر ساختاری، صفت مشبّه به معنی بینای همیشگی و از باب نصر است و هرگاه از باب شرف آید، به معنی بینایی و دانایی است. بصیر درباره‌ی

خداوند همان مبصر "اسم فاعل" است که به همه چیز می‌نگرد و هیچ چیز از قلمرو بینایی او دور نیست؛ گرچه در زیر زمین یا در دورترین کهکشان‌ها باشد. این که از امام راحل شنیده شده که "عالم محضر خداست، در محضر خدا معصیت نکنیم" یک دیدگاه عرفانی و اسمایی است. به هر حال کسی به مقام بصیرت می‌رسد که در همه‌ی حرکات از خدا حیا کند و تکالیف‌اش را آن‌گونه که خداوند خواسته انجام دهد و همیشه میزان شرع در دست او باشد؛ حرکات‌اش را قبل از وقوع بسنجد؛ اگر مورد خشنودی خداست، انجام دهد و چنانچه در آن‌ها سوءادب مع‌الله است، حیا کند و نزدیک نشود. صاحبان قدرت اگر مؤدب به ادب الهی شوند، ملت از این ادب بهره‌مند می‌شود، اگر ادب رحمانی نباشد، ادب شیطانی خواهد بود که تمام ملت از ادب شیطانی صاحبان قدرت عاصی خواهند شد. سیاست و عبادت اهل بصیر با آن دسته کسانی که به اسم البصیر آراسته نگشته‌اند، متفاوت خواهد بود. ابن عربی بر آن است که عبد بصیر یا آن‌گونه خدا را عبادت می‌کند که گویا او را می‌بیند، این عبادت «مشبهه» است؛ و یا چنان او را بندگی می‌کند که می‌داند "علم دارد" خدا او را می‌بیند، این عبادت «منزّه» است؛ و یا خدا را عبادت می‌کند به وسیله‌ی خود او «یعبد الله بالله» و این همان عبادت علمای بالله است (ابن عربی، بی تا، ج ۴: ۲۳۲؛ همو، ۱۳۹۲: ۷۴).

ما بر این باوریم که کارکردهای بصیر با غیر بصیر در تمام عرصه‌ها باهم‌دیگر متفاوت‌اند. کارگردان بصیر با غیر بصیر، فیلم‌نامه‌نویس بصیر با غیر بصیر، تاجر بصیر با غیر بصیر، تولیدکننده‌ی بصیر با غیر بصیر، حقوقدان بصیر با غیر بصیر، نویسنده‌ی بصیر با غیر بصیر و ... شخص آراسته به اسم بصیر و شخص پیراسته از بصیر، دو کنش و واکنش متفاوت در تمام عرصه‌ها از خود خواهند داشت. بصیرت وقتی در حوزه‌ی دانشی خود مورد مطالعه قرار نگیرد، چه‌بسا انحراف در معنای آن پیدا می‌شود. کتابی را با عنوان "رهبری بصیر" در ایران ترجمه شده است که ربطی به معنای بصیرت ندارد. تعریفی را که از بصیرت ارائه می‌کند، این است که بصیرت عبارت است از آینده‌ای واقع‌گرایانه، محقق‌الوقوع و جذاب برای سازمان شما. بعد ادامه می‌دهد که بصیرت بیان صریح شما از سرنوشتی است که سازمان‌تان باید به آن سمت حرکت کند؛ آینده‌ای است که برای سازمان شما به گونه‌های مهمی موقعیت‌آمیزتر و مطلوب‌تر از وضعیت فعلی آن است. سپس گزاره‌هایی را در ذیل واژه‌ی بصیرت آورده است که چندان ارتباطی با بصیرت عرفانی ندارد. البته از نویسنده کتاب رهبری بصیر نیز چنین انتظاری نیست (برت‌نی، ۱۳۷۷: ۲۴). کتاب یادشده با ملحقاتش در ۳۹۲ صفحه منتشر گشته است، اما دریغ از یک معنای سازگار و عرفانی برای بصیرت! دانش نظامی از آن متخصصان نظامی است؛ بیان و تفسیر

بصیرت از آن دانش آموختگان عرفان. ورود دیگران موجب کج فهمی از این اصطلاح ارزشمند خواهد شد.

### ج: السميع

واژه‌ی "سمیع" صفت مشبیه به معنی همیشه و بسیار شنونده و از باب علم است. آدمی هم می‌تواند مصداق آن باشد؛ اما سمیع، درباره‌ی خدا بدین گونه است که راز و نجوای همه را می‌شنود و تمام گفت‌ووشنودهای پنهان و آشکار ناطق و ساکت را می‌شنود. صاحب قدرت سیاسی که به سمیع بودن خداوند باور داشته باشد، سیاست‌اش در خلوت و جلوت یکی خواهد بود. سمیع گاهی به معنی قبول، پذیرفتن و اجابت است؛ چنان‌که وقتی نمازگزار گوید: «سمع الله لمن حمده» یعنی خدا پذیرش کرده کسی را که حمد و ستایش او نموده است. در قرآن مجید این دو اسم در بیش‌تر موارد باهم همراه‌اند و گاه سمیع با علیم همراه گردیده است. خدای سبحان با همه‌ی عظمت‌اش صفت‌اش این است که شنواست. صاحبان قدرت سیاسی بایستی از صاحب قدرت مطلق، یعنی خدای سبحان، شنیدن را یاد بگیرند.

پیامبر اکرم (ص) با این‌که در رأس هرم انسانیت قرار دارند، اما از بس گوش شنوا داشتند که به او "اُذُن" می‌گفتند؛ خدای سبحان نیز اُذُن بودن پیامبرش را خیر برای امت می‌شمارد. صاحبان قدرت اگر گوش شنوا داشته باشند، خیر برای ملت‌ها خواهند بود و اگر نشنوند، سر از فرعونیت درمی‌آورند و در نتیجه مضرّ بر ملت‌های خود خواهند شد. ابن عربی بر این باور است بنده‌ای به مقام سمیع می‌رسد که همه‌ی اسماء به او عطا گردیده و حق تعالی سمع او شده باشد؛ مانند پیامبر ختمی مرتبت صلی‌الله‌علیه‌وآله که فرمود: او تیت جوامع الکلم؛ همه‌ی کلمات تا قات به من عطا شده است. اگر کسی چنین ادعایی کند و سمع او عین فهم او نباشد، ادعای او درست نیست (همان).

از آن‌چه تاکنون گفته شد باید مراد از "صاحب بصیرت بودن" برای خواننده‌ی محترم روشن شده و او را مجاب نموده باشد که رسیدن به بصیرت بدون سیر و سلوک میسر نمی‌شود. از این رو می‌توان مدعی شد که سقف بصیرت، به دانش عرفان ممکن خواهد بود؛ چراکه سقف آن در عرفان قرار دارد؛ چه عرفان نظری از حیث معرفتی، و چه در عرفان عملی از حیث سلوکی. سرریز بصیرت عرفانی نیز می‌تواند در مباحث سیاسی قرار بگیرد.

در سیاست اسمائی، دوگانگی اصلاً وجود ندارد. به نظر می‌رسد که بدون بصیرت، ورود در عرصه‌ی قدرت سیاسی، پی‌آمدهای غیرقابل جبرانی برای جامعه تحمیل می‌کند. به‌خصوص، سیاست اسمائی، کارگزار سیاسی بدون بصیرت را بر نمی‌تابد. اما بصیرت واقعی

و عرفانی، نه تصنعی و استفاده‌ی ابزاری؛ چراکه بصیرت جهت رسیدن به حق می‌باشد و امور دیگر بایستی تحت شعاع رسیدن به حق باشند.

### چگونگی و تعیین: «تعلق»، «تحقق» و «تخلق»

تعلق، تحقق و تخلق صاحب‌قدرت به اسم‌های علیم، بصیر و سمیع باعث می‌شود که قلمرو حکومت صاحبان قدرت نیز بدان‌ها آراسته گردند. البته نهادینه کردن یک فرهنگ و باور راهکارهای خاص خود را دارد؛ تمام صاحبان قدرت و رسانه‌های فعال و بازیگران اصلی و نقش‌آفرین بایستی دست به‌دست هم دهند تا بتوانند فرهنگ و باوری را نهادینه کنند. به‌رحال عملیاتی کردن سیاست اسمایی بستگی به این دارد که کارگزاران سیاسی با تربیت اسمایی و آراسته‌شدن به اسماء، به‌عرصه‌ی سیاسی ورود داشته باشند.

#### الف: تعلق به العلیم

تعلق به اسم "العلیم" در دانش‌دوستی نهفته است. پیوند برقرار ساختن با نام علیم [تأمین‌کننده‌ی] نیاز عبد - به‌ویژه عبد سیاسی صاحب‌قدرت - به مقداری از دانش است که در ارتباط با این نام نهفته است.

در این‌جا باید به این پرسش پاسخ داد که به‌راستی بهترین دانش در بین دانش‌ها کدام است؟ بدیهی است بهترین دانش‌ها، دانشی است که پیرامون ذات، اسماء، صفات و افعال حق تعالی به‌عنوان علیم و علم مطلق سخن براند. صاحب‌قدرت برخوردار از چنین دانشی، در عرصه‌ی سیاسی کسی می‌شود مانند امام خمینی، که تمام اندیشمندان سیاسی دنیا را معطوف به اندیشه‌های خویش کرده و جاذبه‌هایی را ایجاد نموده که در طول تاریخ کم‌نظیر بوده است. امام، حکیم متألّه بود؛ غرق در الهیات که الهیات بهترین و برترین دانش‌هاست؛ زیرا برتری دانش به‌موضوع آن دانش مرتبط است. موضوع الهیات "الله" است که بهترین و والاترین موضوع‌هاست. این سخن ابن‌سیناست که: «افضل علم بافضل معلوم» (سینا، بی‌تا: ۴). برتری دانش به برتری معلوم آن است. سیاست اسمایی اهتمام ویژه‌ای به دانش الهیات و دانش‌های پیرامونی آن - به‌ویژه به الهیات عرفانی که به خدانشناسی و اسماءشناسی و انسان کامل می‌پردازد - دارد. صاحبان قدرت سیاسی در نظام سیاسی اسمایی باید براین باور بوده باشند که متعلق به اسم علیم هستند. صاحبان چنین باوری در عرصه‌های سیاسی، بسیار متفاوت از صاحبان قدرت سیاسی خواهند بود که فاقد چنین باوری هستند.

#### ب: تحقق به العلیم

همان‌طور که در معنای علیم یادآور شدیم، بنیان ساختاری واژگان علیم از نوع مبالغه است. یعنی رسیدن به حقایق امور - آن‌گونه که هستند - از ناحیه وجود، عدم، نفی و اثبات.

در دعای رسول خدا آمده که: «ربّ ارنی الاشیاء كما هی؛ خدایا امور را همان‌طور که هستند به من بنمایان.» یعنی مرا به حقایق اشیاء برسان. این سخن بدین معنی نیست که تنهایی آن‌ها را به من بنما؛ چون تنهایی آن‌ها فقط در قلمرو دانش خداست و بس. رسیدن به حقایق امور به اندازه‌ای لازم و میسر است که یقین و اطمینان به آن‌ها پیدا شود؛ دیگر از ظنون نباشد، که مردم با گمانه‌زنی (به‌ویژه در عرصه‌های سیاسی) آبرو از یک‌دیگر می‌برند. یا متخیلات نباشد که برای شاعری خوب است، نه برای سیاست‌مداری، خیالات در سیاست سمّ است. با خیالات باطل، بلند پروازی‌های خانمان‌برانداز آغاز می‌شود. به‌رحال نمی‌توان به‌همه‌ی زوایای وجودی آن‌ها پی برد. اگر چنین ادعا شود که می‌توان به آن‌ها پی برد، از نادانی است؛ چراکه انسان از تمام جهات و ابعاد دارای محدودیت است. عالم بی‌کرانه از آن خداست که او در تمام جهات وجودی بی‌پایان است. با باور این‌چنینی نباید به‌دانش اندک اکتفا کرد و به اندک‌دانشی خیال توسعه‌یافتگی نمود. سیاست‌اسمایی مدام در حال شدن و صیورورت از وضع موجود به‌سوی وضع مطلوب است. در مقام تحقق، صاحبان قدرت باید به معرفت دست یازند، تا مغرور علم‌اندک خود نگشته و در آن توقف نکنند و رسیدن به حقایق سیاسی را از خدا طلب کنند.

### ج: تخلق به العلیم

رفتار عالمانه، اخلاق عالمانه، سیاست‌اندیشی و ورزیدگی و ... از نیازهای ضروری جامعه‌ی جهانی و ایران ماست. چگونگی متخلق شدن به اسم علیم به‌همان اندازه است که صاحب قدرت سیاسی تلاش و کوشش، جدّ و جهد در کسب دانش می‌کند؛ بدون این که کسی به او آموخته باشد در تحصیل دانش مهم‌ترین پارامتر، خود دانشجو و دانش‌پژوه است. زیرا استاد، معلم و آموزگار از جمله علت‌های ناقص و زمینه‌ساز به‌شمار می‌آیند و آموزگار حقیقی نیستند. آموزگار حقیقی هستی، خداوند سبحان است. آدمی قلب خویش را به‌عنوان علت قابلی اگر آماده کند، معلم حقیقی، دانش و حکمت را بر وجود او جاری و ساری می‌کند. اگرچه دانش‌آموز از نظر استاد دانشمند استفاده می‌کند، اما این عبد و به‌ویژه سیاست‌مدار است که باید خودش تلاش و استنباط کند تا به علم متخلق گردد. انسانی که به‌دنبال دانش است، باید بستر تحصیل دانش را در خودش فراهم نماید؛ زیرا علم از جانب خدا در ذات عبد تجلی کرده و فطرتاً او را دانشجو آفریده است. پس آموزگار حقیقی، آفریننده‌ی دانشجو است؛ چراکه اگر معلم، آموزگار حقیقی می‌بود، افراد کلاس او یک‌نواخت دانش فرا می‌گرفتند؛ درحالی که چنین نیست. بنابراین خدای رحمان آموزنده‌ی واقعی و اولین آموزنده است و صد البته آخرین آموزنده نیز اوست: «الرَّحْمَنُ، عَلَّمَ الْقُرْآنَ، خَلَقَ الْإِنْسَانَ، عَلَّمَهُ الْبَيَانَ» (الرحمن: ۴-۱). خدای رحمان قرآن را یاد داد؛ انسان را آفرید و به

او بیان آموخت: «الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ، عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» (علق: ۵-۴). پروردگار تو همان کسی است که به وسیله قلم، آنچه را که انسان نمی‌دانست به تدریج به او آموخت. هر کسی که در طول تاریخ راه به دانشی پیدا کرده، به‌طور قطع به یاری خدا بوده است. البته بحث از تعلق، تحقق و تخلق به "العلیم" به اندکی نیست که این‌جا در این مجال مطرح کردیم. اما تعلق، تحقق و تخلق به "البصیر" و "السمیع" از آن‌جا که در گذشته تأکید بر این داشتیم که صاحبان قدرت باید همان‌طور که به بصیرت تأکید دارند، باید به سمیع هم تأکید بورزند؛ بدین جهت ما هم در تحقیق خود در بیان تعلق، تحقق و تخلق، هر دو اسم را کنار هم قرار می‌دهیم. زیبایی آن دو در کنار هم قرار گرفتن و در کنار هم دیدن است؛ چرا که یکی بدون دیگری از چنان زیبایی‌ای برخوردار نیستند، وقتی که در کنار هم‌اند، زیبا و کارآمد هستند.

#### الف: تعلق به البصیر و السمیع

خود واژه‌ی تعلق، بار معنایی خاصی دارد که متعلق رنگ متعلق‌الیه را به‌خود می‌گیرد. وقتی عبد به‌مقام سمیع و بصیر می‌رسد که خود را نیازمند به این بدانند این دو اسم به‌طور اطلاق و بدون قید در او نفوذ کرده و در جان او نشسته‌اند. به‌طور نسبی بشود بصیر و سمیع مجسم؛ به‌گونه‌ای که هرچیز را بشنود، هرجا باشد و هرچیز را ببیند در هر مقام که باشد. که این مسیر به سلوک عملی ممکن می‌شود. البته در کسب هر صفتی آدمی بایستی تمرین کند؛ بدون عمل کسب صفتی چه‌بسا ممکن نباشد. از این‌رو دوستان خدا صدای فرشتگان و مقام و منزلت بهشتیان و دوزخیان را می‌شنوند و می‌بینند. حضرت علی(ع) در ویژگی‌های پارسایان اوصافی برمی‌شمارند که به‌نظر می‌رسد همان‌ها صاحبان بصیرت می‌باشند و آراسته به سمیع. آن‌جا که حضرت پارسایان را توصیف می‌کند: در دنیا دارای فضیلت‌های برترند؛ سخنان‌شان راست، پوشش آنان میانه‌روی، و راه‌رفتن‌شان با تواضع و فروتنی است. گوش‌های خود را وقف دانش سودمند کرده‌اند؛ در دنیای خاکی‌اند و در این جهان، اما به‌تماشای آخرت نشسته‌اند. به‌نظر می‌آید تمام خطبه به‌نوعی بیان حال صاحبان بصیرت است (نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱۹۳).

#### ب: تحقق به البصیر و السمیع:

دوراندیشی و ژرف‌اندیشی از فضائل بشری است. سمیع حقیقی و مطلق از آن کسی است که هر شنیدنی را - در هر جا که باشد - درک کند؛ بصیر مطلق نیز کسی است که هر دیدنی را هر جا که باشد، درک نماید. بصیر مطلق و سمیع مطلق از آن خداست. به‌عبارت دیگر، بصیر و سمیع بالذات فقط خداست؛ بصیر و سمیع بودن آدمی بالذات است

که مراد غیر خداست. بر سمع و بصر حضرت حق، حد و مرز و قلمرو خاصی از دوری و نزدیکی، دنیوی و اخروی و امثال آن وجود ندارد؛ در حالی که انسان از هر جهت محدودیت دارد. در نتیجه، صاحب قدرتی که فقط خود را بصیر می‌پندارد و ادعای درک همه‌ی امور و علوم را می‌کند، خود ندانسته ادعای خدایی می‌کند و به‌نوعی به فرعونیت دچار شده است. با تکیه بر حق، حصول بصیرت برای آدمی ممکن خواهد بود؛ لذا نمی‌توان ادعای بصیرت کرد، اما از سمیع بودن حظی نداشت. به بیان روشن‌تر، هر دو مکمل هم‌اند. صاحبان قدرت سیاسی که از بصیرت و سمیع بودن بهره‌مندند، دچار استبداد رأی نمی‌شوند و هیچ‌گاه نمی‌توانند از فروتنی منفک باشند.

### ج: تخلق به البصیر و السميع

در زمان غیبت کبری امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف که انسان خاکی از دسترسی نداشتن به حجت الهی در رنج به‌سر می‌برد، بهترین سیاست، سیاست اسمایی است؛ چراکه متخلقان به اسمای حسناى الهی در تکاپوی خدمت‌رسانی به آدمیان‌اند تا به رضایت خداوندی دست بیازند. متخلق شدن به این دو اسم بزرگ به این معنا است که عبد - به‌ویژه عبد صاحب قدرت سیاسی - در مقام کسب و به‌دست آوردن نفوذ علی‌الاطلاق این دو نام است. یعنی سمع و بصر او به‌عنوان دو وصف خدایی به‌هرجا و همه‌چیز نفوذ کند، همانند مفاد حدیث "قرب نوافل" آدمی با سلوک خویش چنان باشد که به چشم خدای ببیند، به گوش الهی بشنود و ... . تخلق به سمیع بدین معنی خواهد بود که هرآنچه را باید بدان گوش فرا دهد، چه واجب و چه مستحب، همه را بشنود و پذیرا باشد. در واقع متشرع به شریعت محمدی بوده باشد. با باور بشنود و بپذیرد؛ نه با شک و تردید. واجبات و مستحبات همه را از صاحب شریعت بشنود و بپذیرد. آن که گوش به‌سخن او واجب است، در درجه‌ی اول خداوند و سپس پیامبر و پیشوایان معصوم (ع) می‌باشند: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ؛ خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را نیز اطاعت و پیروی کنید و سخنان آنان را از جان و دل بپذیرید» (نساء: ۵۹). در چنین مقامی است که عبد، محبوب حق می‌شود و هرکسی محبوب حق گردد، سعادت دنیا و آخرت را تحصیل کرده است. در نتیجه هر که دوست خدا شد، حق، گوش و چشم عبد می‌شود. بنابراین کسی که به حق ببیند و به حق بشنود، هیچ شنیده‌شده و دیده‌شده‌ای بر او هراس نمی‌آورد. هراس را فقط از خدا خواهند داشت؛ کما این که انبیا چنین بودند؛ امام حسین در سال ۶۱ هجری با چنین باوری در مقابل دژخیمان و ددمتشان می‌ایستد. در زمان معاصر ما نیز امام راحل با تکیه بر همین اصل است که در مقابل تمام ابر قدرت‌ها ایستادگی می‌کند. البته نیاز به گفتن نیست که سمیع و بصیر، ذومراتب و مقوله‌ی بالتشکیک است. برخی تکویناً

به این مقام رسیده یا می‌رسند و برخی بر پایه‌ی موازین و قوانین شرع بدان نایل می‌آیند (با ریاضت‌های مشروع و سلوک عرفانی به آن مقام دست می‌یازند). پس بایسته و شایسته است که صاحبان قدرت سیاسی همیشه موازین شرع را در دست داشته باشند و تکالیف خویش را با آن بسنجند تا با سلوک متشرعانه بدان مقام واصل شوند.

### نتیجه

در نتیجه‌گیری مقاله به یک حدیث قدسی بسنده می‌کنیم که مقاله هم سرانجام خوبی داشته باشد. از حضرت حق نقل است که فرمودند: «هیچ بنده‌ای به‌چیزی دوست‌داشتنی‌تر از آن‌چه بر او واجب نموده‌ام، به من نزدیکی نجست؛ برآستی که او با اعمال مستحب به‌سوی من نزدیکی می‌جوید تا این‌که او را به‌دوستی می‌گیرم؛ پس هرگاه دوست‌دار او شدم، گوش او می‌شوم که بدان می‌شنود و چشم او که بدان می‌بیند و زبانش که بدان سخن می‌گوید و دستش که بدان می‌گیرد» (سعادت‌پور، ۱۳۶۸، ج ۲: ۵۰). حال صاحبان قدرت می‌توانند با خدمت‌رسانی به خلق خدا - که خدمت خالصانه و محض رضای حضرت حق کم‌تر از نوافل نمی‌باشند - چنان به حضرت حق خود را متقرب کنند که گوششان گوش خدا و ... گردد. البته این به‌معنای نادیده گرفتن نوافل نیست، بلکه خدمت‌رسانی خالصانه اگر واجب نباشد، حداقلش از اعمال استجابی می‌توان به‌شمار آورد.

### منابع

- قرآن کریم.
۱. نهج البلاغه (۱۳۹۲). ترجمه: محمد دشتی. به‌کوشش مؤسسه فرهنگی تحقیقاتی امیرالمؤمنین (ع). قم: پیام مقدس (چاپ ۱۴).
  ۲. دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷). لغت‌نامه. زیر نظر محمد معین و سیدجعفر سجادی. تهران: دانشگاه تهران (چاپ دوم).
  ۳. طارمی، صفی‌الدین محمد (۱۳۷۷). انیس‌العارفین (تحریر منازل‌الساثرین). تحقیق و تصحیح: علی اوجبی. تهران: روزنه.
  ۴. ابن عربی، محیی‌الدین (بی‌تا). الفتوحات المکیه. بیروت: دارالفکر.
  ۵. \_\_\_\_\_ (۱۳۸۳). کشف المعنی عن سرّ اسماء الله الحسنی. ترجمه و شرح: زمانی قمشه‌ای. قم: مطبوعات دینی.
  ۶. نوس، برتنی (۱۳۷۷). رهبری بصیر (ابداع مفهومی جذاب از هدایت سازمانی). ترجمه: محمد گلی و برزو برهی. تهران: دانشگاه امام حسین (ع).
  ۷. سینا، بوعلی (بی‌تا). الحاشیه علی‌الالهیات. قم: انتشارات بیدار.

۸. شیخ صدوق (۱۳۹۸ق). التوحید. قم: مؤسسه النشر الاسلامی.  
۹. شیخ کلینی (۱۳۶۲). الکافی (جلد دوم). قم: انتشارات اسلامیة (چاپ دوم).  
۱۰. سعادت پرور، علی (۱۳۶۸). جمال آفتاب. قم: مؤسسه تحقیقاتی و انتشاراتی نور.

---

فصلنامه

علمی

پژوهشی

---

مستقیب